

بررسی عدم انتساب تفسیر درج الدرر به عبدالقاهر جرجانی

علیرضا باقر^۱

چکیده

شیخ عبدالقاهر جرجانی (د. ۴۷۱)، بلاغی و نحوی نامی و زبان‌شناس بزرگ ایرانی، از معدود دانشمندان تاریخ اسلام و ایران به شمار می‌رود که چند سده از جامعه علمی خویش جلوتر بوده است و اندیشه‌های پیشرو و شایان درنگ او بیشتر به کار ادب‌پژوهان و زبان‌شناسان امروز آمده است. تا ادیبان و نحویان سده‌ی پنجم قمری. بیشتر آثار بر جای مانده از عبدالقاهر در قلمرو دانش نحو و سپس بلاغت است. اما در سال‌های اخیر تفسیر قرآنی با دو تصحیح متفاوت از جرجانی منتشر شده است که تردیدهایی جدی پیرامون درستی انتسابش به وی وجود دارد. در این نوشتار پس از بررسی دلایل و نشانه‌های گوناگون برون‌متنی و درون‌متنی، نتیجه‌گیری می‌شود که چنین تفسیری نمی‌تواند از آثار عبدالقاهر جرجانی باشد و نسبتش به او نادرست می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: عبدالقاهر جرجانی، تفسیر، درج الدرر، تفسیر منسوب.

مقدمه

ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمان بن محمد جرجانی (د. ۴۷۱ یا ۴۷۴ ق/۱۰۷۸ یا ۱۰۸۱ م)، از پیشوایان ادب عربی و امام نحویان و بلاغیان روزگار خود بود. دانسته‌های ما در باره‌ی تولد، خانواده، زندگی و مراحل دانش‌اندوزی او بسیار اندک است. مهم‌ترین استاد او ابوالحسین محمد بن حسین فارسی (د. ۴۲۱ ق/۱۰۳۰ م)، خواهرزاده‌ی نحوی نامدار، ابوعلی فارسی (د. ۳۷۷ ق/۹۸۷ م) بود که در اواخر عمر در گرگان رحل اقامت افکند (ابن انباری، ۲۴۸؛ قفطی، ۱۸۸/۲). با توجه به تاریخ درگذشت ابوالحسین احتمالاً تولد عبد القاهر را باید در واپسین سالهای سده‌ی ۴ ق/۱۰ م و حداکثر نخستین سالهای سده‌ی ۵ ق/۱۱ م دانست. اینکه جرجانی تنها از ابو الحسنین دانش آموخته باشد، ناپذیرفتنی است (خوانساری، ۵/۸۶)، اما شاگردی او نزد کسانی چونان قاضی جرجانی (د. ۳۹۲ ق/۱۰۰۲ م) و صاحب بن عبّاد (د. ۳۸۵ ق/۹۹۵ م) که نامشان در برخی منابع آمده است نیز درست نمی‌نماید (برای توضیح بیشتر، نک: باقر، ۱۷/۶۹۶). به هر حال عبدالقاهر که مردی دیندار و پرهیزگار بود (صفدی، ۱۹/۵۰ و اسنوی، ۲/۴۹۲) بر خلاف رسم آن روزگار برای دانش‌اندوزی از زادگاهش بیرون نرفت و بسیاری از بزرگان برای بهره‌گیری از دانش او به گرگان کوچیدند (باقر، ۱۷/۶۹۷). او در فروع، شافعی و در اصول، پیرو مکتب اشعری بود (ابن فضل‌الله، ۷/۳۸۲).

قفطی که نسبت به دیگران، اطلاعات بیشتری از زندگی جرجانی به دست داده است، او را مردی کم‌حوصله معرفی کرده است که به‌رغم توانایی، سخنش را کامل نمی‌کند و در نگارش، تا حدودی اجمال‌گرا است (همو، ۲/۹۰ - ۱۸۹)، اما باید گفت که این اجمال‌گرایی در همه‌ی آثار موجود جرجانی به چشم نمی‌آید و حتی در دو اثر مهم و بی‌مانند او، دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه میل به اطناب و تفصیل دیده می‌شود. هلموت ریتر این اطناب و تفصیل را بدان سبب می‌داند که بسیاری از آرا و اندیشه‌های او برای نخستین‌بار در جهان عرب بیان شده است (ریتر، ۲۴). سبک و نثر جرجانی نیز به‌ویژه در آثار بلاغی‌اش زیبا و درخور توجه است. دلائل الإعجاز او چنان شیواست که بیشتر به اثری ادبی می‌ماند تا به کتابی در باره‌ی قواعد ادبیات (گرد علی، ۲۶۰ - ۲۶۱). سبک و اسلوب أسرار البلاغه نیز چنان زیباست که آن را از شاهکارهای ادب عربی قرار می‌دهد (ریتر، ۲۴). اما افزون بر اینها سبک تحلیلی و استدلالی جرجانی هم بسیار استوار است. در این سبک، ذوق ادبی چنان با نقد موشکافانه‌ی علمی درآمیخته است که نه‌تنها در آثار پیشینیان،

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

بلکه در آثار پسینان جرجانی نیز کمتر دیده شده است. بی‌جهت نیست که برخی (از جمله طبانه، ۱۷۷) به‌جای آنکه وی را بنیان‌گذار بلاغت عربی و دانش‌های معانی و بیان بدانند، ترجیح می‌دهند که از او به‌عنوان پایه‌گذار سبک تحلیلی در پژوهش مباحث بلاغی یاد کنند.

هم‌روزگاران جرجانی بیشتر بر چهره‌ی نحوی او تأکید می‌کردند، اما پسینان و به‌خصوص دانشمندان معاصر، بر جنبه‌ی بلاغی و نقدی آثار وی تکیه کرده‌اند. رویکرد نحوی جرجانی با عموم نحویان پیشین تفاوت داشت و با طرح نظریه‌ی مهمّ نظم، به‌جای تکیه‌ی مطلق بر شکل یا صورت واژگان و عبارات، بر نقش معنا در تحلیل زبان بیشتر تأکید کرد و پیشتاز تحوّل شگرف شد (ورستیخ، ۱۱۷). گفتنی است که جرجانی با بهره‌گیری از میراث فکری شماری از دانشمندان پیش از خود، نظریه‌ی نظم را در اصل برای توجیه و تبیین اعجاز قرآن مطرح کرد و بسط داد (برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک: باقر، ۱۷/۹ - ۶۹۸). سبک و نظریه‌ی ادبی جرجانی اگرچه از سوی دانشمندان پس از او کمتر به کار گرفته شد، اما تأثیر قابل توجهی بر شماری از آنان گذاشت. جارالله زمخشری (د. ۵۳۸ ق/۱۱۴۳ م) از اندک کسانی بود که در تفسیر کشف از سبک جرجانی بهره گرفت و آیات را با تکیه بر نظریه‌ی نظم تفسیر نمود (برای نمونه، نک: زمخشری، ۱۲۱/۱ و ۲۳۲). نشانه‌هایی از اندیشه‌های جرجانی در نهاییه الإیجاز و درایه الإعجاز فخر الدین رازی (د. ۶۰۶ ق/۱۲۰۹ م) و نیز در تفسیر کبیر او به چشم می‌خورد.

آثار مهمّ عبدالقاهر جرجانی عبارت است از دلائل الإعجاز، أسرار البلاغه، الجُمَل، العوامل المائه، المقتصد، العمدة و الرسالة الشافیه (برای آگاهی تفصیلی از آثار جرجانی، نک: باقر، ۱۷/۱ - ۷۰۰).

در سال‌های اخیر تفسیری با دو تصحیح متفاوت و با فاصله‌ی یک سال منتشر شده است که نویسنده‌ی آن ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی انگاشته شده است: یکی با نام درج الدرر فی تفسیر الآی والسور تألیف عبدالقاهر الجرجانی که به تصحیح ولید بن أحمد بن صالح الحسین و ایاد عبداللطیف القیسی از سوی مجله الحکمه در منچستر به چاپ رسیده است (۲۰۰۸ م/۱۴۲۹ ق) و دیگری با نام درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم المنسوب إلی عبدالقاهر الجرجانی که به تصحیح طلعت فرحان و محمّد اذیب شکور از سوی دار الفکر ناشرون و مؤرّعون در اردن منتشر شده است (۲۰۰۹ م/۱۴۳۰ ق). این دو تصحیح بر مبنای چهار نسخه‌ی مشترک صورت پذیرفته است و هر یک از آنها در کنار مزایای شایان توجهی که گویای زحمات مصحّحان گرامی است، اشکالات و کاستی‌های بزرگ و پرشماری نیز در خوانش و پردازش متن دارد که غرض ما در

این نوشتار بررسی آنها نیست و این موضوع، مجال دیگری می‌خواهد. چیزی که در این مختصر مورد توجه قرار گرفته است، یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا انتساب این تفسیر به جرجانی درست است یا خیر؟

گفتنی است که مصحّحان این دو چاپ در پاسخ دادن به این پرسش با یکدیگر تفاوت دارند و دو گرایش مختلف را نمایندگی می‌کنند؛ ولید الحسین و ایاد القیسی در تصحیح نخست با استناد به شواهدی چند، تفسیر درج الدرر را به‌یقین از جرجانی دانسته‌اند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸ م، ۵۱/۱)، اما طلعت فرحان و محمّد شکور در مقدمه‌ی تصحیح خود با تکیه بر دلایل و نشانه‌هایی دیگر، در درستی انتساب آن به وی تردید کرده‌اند و این موضوع را تا زمان پیدا شدن دلایل استوارتر، در بوته‌ی ابهام نهاده‌اند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱۵/۱ و ۲۱).

ژرف‌نگری در دلایل و شواهدی که در دست ماست، چه آنها که از سوی مصحّحان تفسیر مطرح شده است و چه آنها که با توضیحات نگارنده‌ی این سطور آشکار خواهد شد، نشان می‌دهد که درستی انتساب درج الدرر به عبدالقاهر جرجانی چنان دور از ذهن می‌نماید که شاید بتوان با خاطری آسوده آن را انکار کرد.

أ. بررسی دلایل ولید الحسین و ایاد القیسی در تأیید انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

این دو مصحّح برای یقینی بودن انتساب درج الدرر به جرجانی به دلایلی استناد کرده‌اند که پس از بیان هر یک از آنها پاسخش را خواهد آمد:

دلیل نخست: در منابعی چونان کشف الظنون حاجی خلیفه، هدیه العارفین بغدادی، تاریخ الأدب العربی بروکلیمان، و معجم المفسرین نویهض این کتاب در شمار آثار عبدالقاهر جرجانی آمده است و آذنه‌وی و داودی نیز هر یک در طبقات المفسرین خود گفته‌اند که جرجانی تفسیری داشته است و البتّه نامی از آن نبرده‌اند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸ م، ۵۱/۱).

در پاسخ این دلیل باید گفت که هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران، طبقات‌نویسان و تذکره‌پردازان کهن، نام این کتاب را در فهرست آثار عبدالقاهر نیاورده‌اند و چنین پیداست که حاجی خلیفه (د. ۱۰۶۷ ق) نخستین کسی است که از این کتاب نام برده، آن را به جرجانی نسبت داده است. سکوت پنج سده‌ای منابع کهن در مورد تفسیر جرجانی و نام آن، چنان سنگین و فراگیر است که اعتماد کلی به منابع متأخرتری چونان کشف الظنون را سست و لرزان می‌کند و این بی‌اعتمادی هنگامی افزایش

می‌یابد که عبارت حاجی خلیفه را در مورد درج الدرر مرور کنیم؛ او می‌گوید: "درج الدرر فی التفسیر، مختصر للشیخ عبدالقاهر الجرجانی ظناً" (۱/۷۴۵). حال با توجه به این که حاجی خلیفه خود در مورد انتساب کتاب اظهار تردید می‌کند و آن را "به‌گمان" از جرجانی می‌داند، چگونه می‌توان با استناد به گفته‌ی ظنی او یقین حاصل کرد که کتاب از جرجانی است؟! منابع پس از حاجی خلیفه نیز هیچ آگاهی تازه‌ای در مورد این تفسیر ارائه نکرده‌اند و روشن است که استناد و اعتمادشان سراسر به سخن او بوده است.

دلیل دوم: در صفحه‌ی نخست هر چهار نسخه، نام کتاب چنین آمده است: درج الدرر فی تفسیر الآی والسور و همچنین تصریح شده است که نویسنده‌ی آن عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی است. توافق چهار نسخه در این موضوع به‌رغم اختلاف کاتبان، تأییدی بر درستی انتساب کتاب به جرجانی است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/۲ - ۵۱).

این دلیل از دو جهت خدشه‌پذیر است: نخست این که برخلاف ادعای ولید الحسین و ایاد القیسی که گفته‌اند نام درج الدرر فی تفسیر الآی والسور در چهار نسخه آمده است (همانجا)، طلعت فرحان و محمد شکور تصریح کرده‌اند که نام کتاب در نسخه‌ی اصل ایشان درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم ثبت شده است و این نام در دو نسخه‌ی دیگر به‌صورت تفسیر القرآن العظیم المستمی بدرج الدرر و در نسخه‌ی چهارم نیز به‌شکل درج الدرر تفسیر القرآن العظیم ضبط شده است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/۱۵). جالب این که تصاویر نسخه‌ها که در تصحیح ولید الحسین و ایاد القیسی ارائه شده است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/۶ - ۷۳) نیز سخن فرحان و شکور را تأیید می‌کند! این نشان می‌دهد که توافق ادعاشده در این دلیل، بی‌پایه و نادرست است و سخن ولید الحسین و ایاد القیسی در باره‌ی نام کتاب، دقیق نیست.

دوم این که در عالم نسخ خطی، وجود چند نسخه که همگی یک نام و یا مانند این مورد، نام‌های همگون داشته باشند و نام یک نفر به‌عنوان مؤلف در آنها آمده باشد، هرگز دلیل استواری بر اصالت آن نسخه‌ها و درستی انتسابشان به مؤلف ادعایی نیست؛ زیرا چه‌بسا نسخه‌ی غیراصیلی که اطلاعات نادرستی در آن درج می‌شود و کاتبان دیگر نیز از روی همان استتساخ کرده، نسخه‌های متعددی پدید می‌آورند که طبعاً هیچ‌یک از آنها اصالت و صحت ندارد. تردید در درستی انتساب این تفسیر به جرجانی نیز هنگامی تقویت می‌شود که بدانیم هیچ‌یک از نسخه‌های آن، تاریخ کتابت ندارد و تاریخ کتابت کهن‌ترین آنها بر پایه‌ی گمانه‌زنی فهرست‌نگاران کتابخانه‌ی کوپرلی (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/۷۷) سده‌ی هشتم قمری، یعنی حدود سه سده پس از دوران

زندگی جرجانی است. ناگفته نماند که فاصله‌ی طولانی میان زمان کتابت نسخه و زمان زندگی مؤلف اگرچه به‌تنهایی نشانه‌ی بی‌اصالت بودن نسخه نیست و نمی‌توان با استناد به آن، نسخه را بی‌ارزش دانست، اما همین موضوع هنگامی که در کنار دیگر قرائن و شواهد قرار گیرد، بی‌گمان معنادار می‌شود.

دلیل سوم: کسی که سبک جرجانی را در کتاب‌های مشهور و چاپ شده‌ی او که در آنها به‌تفصیل به موضوعات بلاغی و نحوی می‌پردازد با این کتاب مقایسه کند، وجوه تشابه را آشکارا می‌یابد؛ هرچند که جرجانی در این تفسیر از بحث مفصل در این موضوعات پرهیز کرده است؛ زیرا سبک اختصار را برای تفسیر قرآن مناسب‌تر می‌دانسته است. الجمل فی النحو، المفتاح فی الصرف و التثمه فی النحو از دیگر کتاب‌های جرجانی است که در آنها اختصارگویی کرده است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/۵۲).

در باره‌ی این دلیل که به سبک‌شناسی آثار جرجانی مربوط می‌شود پس از این در بخش ج به‌تفصیل سخن خواهم گفت.

دلیل چهارم: ذهبی در سیر أعلام النبلاء گفته است که جرجانی اثری با نام تفسیر سوره الفاتحه داشته است و این نشان می‌دهد که او به سراغ تفسیر رفته بوده است و اگر بر فاتحه تفسیر نوشته است، بی‌تردید بقیه‌ی قرآن را هم تفسیر کرده است؛ زیرا شیوه‌ی مفسران آن بوده است که بر همه‌ی قرآن تفسیر بنویسند و خلاف چنین شیوه‌ای نادر است و النادر کالمعدوم (همانجا).

سستی و ناستواری این دلیل کالشمس فی رابعه النهار است و چنین ادعایی که اگر کسی بر سوره‌ای از قرآن تفسیر نوشته باشد، بی‌تردید بقیه‌ی قرآن را هم تفسیر کرده است، به‌راستی مایه‌ی شگفتی است! زیرا چنین ملازمه‌ای را نه عقل تأیید می‌کند و نه عرف. عقلی نبودن آن که آشکار است و نیازی به اثبات ندارد، اما برای نشان دادن این که عرف نیز مؤید چنین ملازمه‌ای نیست، همین بس که نگاهی گذرا به کتاب‌نامه‌ها داشته باشیم. در این منابع نام ده‌ها دانشمندی را خواهیم یافت که یک سوره و یا حتی یک آیه را تفسیر کرده‌اند و بسیاری از آنها تفسیر کاملی بر قرآن نوشته‌اند (برای نمونه، نک: ابن میرد حنبلی، ۱۱۸ و ۱۱۹؛ حاجی خلیفه، ۱/۸۱، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۵ و ۱۹۷۳/۲؛ بغدادی، ایضاح المکنون، ۳۳/۳، ۱۶۶، ۲۸۹، ۸ - ۳۰۵، ۳۹۹، ۶۰۹ و ۶/۴، ۸۹، ۲۲۱، ۵۲۲، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۸۳؛ هم‌او، هدیه العارفین، ۱/۸۳، ۱۰۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۶۱، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۹۵، ۴۲۵، ۴۷۶، ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۴۴، ۵۷۲، ۶۱۳، ۶۳۸، ۶۸۸، ۷۶۲، ۷۷۲، ۷۹۶ و ۹۱/۲ و ۱۹۲، ۲۱۸، ۲۳۴،

۲۵۱، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۶، ۴۳۴، ۴۷۵، ۵۰۱؛ ریاض‌زاده، ۲۸۶ و سرکیس، ۱/۵۶ و ۷۹۷/۲، ۱۳۴۵، ۱۴۳۸، ۱۴۶۱، ۱۶۳۱، ۱۶۹۹). بدین ترتیب این که جرجانی نیز تنها بر سوره‌ی فاتحه‌الکتاب تفسیری نوشته باشد، هیچ استبعادی ندارد و هرگز پدیده‌ی نادری نیست که بتوان حکم آن را به آسانی چونان حکم معدوم انگاشت و بر همین پایه، درج الدرر را مسلماً از او دانست! **دلیل پنجم:** نشانه‌های مذهب فقهی شافعی و مذهب کلامی اشعری در کتاب موج می‌زند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۸ م، ۱/۵۲).

نادرستی این دلیل را هم در ضمن توضیح دلیل نخست بخش ب شرح خواهم داد.

ب. بررسی دلایل تردید طلعت فرحان و محمد شکور در انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

این دو مصحح با تکیه بر دلایلی که خواهد آمد، در صحت انتساب کتاب به جرجانی تردید کرده‌اند. همه‌ی دلایل ایشان که در پی از نظر خواهد گذشت، از صحت برخوردار است و البته این دلایل با ذکر شواهدی مستند شده، بعضی را نیز با وجوهی که بیان می‌شود، روشن‌تر و استوارتر تقریر می‌شود:

دلیل نخست: جرجانی به تصریح مورخان و تذکره‌نویسان، شافعی‌مذهب بوده است، اما مؤلف درج الدرر حنفی‌مذهب است؛ زیرا آرای فقهی حنفیان را بر دیگران مقدم داشته است و در بسیاری از موارد نیز تنها به آوردن رأی حنفیان بسنده کرده است. او در مواردی آرای فقهای حنفی را به گونه‌ای در برابر فقهای شافعی قرار می‌دهد که به روشنی گویای گرایش مؤلف به مذهب حنفی است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/۱۶).

این سخن درستی است و آنچه که مصححان گفته‌اند در جای‌جای درج الدرر دیده می‌شود (برای نمونه، نک: جرجانی، ۱/۹۰ - ۱۸۹، ۲۵۰ و ۳۱۷ و ۵۱۱/۲، ۵۷۰، ۶۶۸ و ۶۸۶)، اما باید دانست که حنفی بودن مؤلف درج الدرر برخلاف آنچه که از گفته‌ی این مصححان برمی‌آید، تنها با شیوه‌ی بیان آرای حنفیان و یا با مقدم نمودن ایشان بر دیگران ثابت نمی‌شود؛ بلکه مؤلف در دو جا با بیان حکمی مغایر با حکم فقهای شافعی (همان، ۱/۶ - ۳۲۵ و ۸۴۴/۲) خود را آشکارا حنفی‌مذهب دانسته است و جایی برای شک و شبهه باقی نگذاشته است.

شگفتا که ولید الحسین و ایاد القیسی با این که موج زدن نشانه‌های مذهب شافعی در تفسیر درج الدرر را چنانکه گذشت، دلیلی بر درستی انتساب این کتاب به جرجانی دانسته‌اند، در پاورقی

خود بر هر دو مورد بالا گویا ادعای پیشین خود را به‌کلی از یاد برده‌اند و گفته‌اند که این نشان‌دهنده‌ی آن است که عبدالقاهر جرجانی حنفی بوده است و نه شافعی!! به‌راستی اگر چنین است پس چگونه می‌توان گفت که شافعی بودن گرایش این تفسیر در موضوعات فقهی، دلیل انتساب آن به مؤلفی حنفی است؟!

دلیل دوم: جرجانی در موضوعات نحوی پیرو مذهب بصری است و چند کتاب بر محور آثار ابوعلی فارسی نوشته است، اما مؤلف درج الدرر تنها یک بار به سخن ابوعلی استناد می‌کند. او همچنین بیشتر به کوفیان گرایش دارد و آرای آنان را مقدم می‌سازد و یا گاهی تنها به بیان نظر آنان بسنده می‌کند (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/۱۶).

این دلیل نیز کاملاً درست است و نگاهی به متن درج الدرر نشان از گرایش مؤلف آن به مذهب کوفی دارد (برای نمونه، نک: جرجانی، ۱/۲۱۷ - ۳۱ - ۲۲۹ و ۴۵۹/۲، ۵۴۴، ۶۴۶). البته در این باره در دلیل نخست بخش ج توضیح بیشتری خواهم آورد.

دلیل سوم: درج الدرر نه تنها هیچ اشاره‌ای به نظریه‌ی نظم ندارد، بلکه گاهی در بر دارنده‌ی مطالب متناقض با آن است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/۱۷). در مورد این استدلال درست هم در دلیل دوم بخش ج سخن خواهم گفت.

دلیل چهارم: مؤلف این کتاب در تفسیر آیه ۲۴ سوره‌ی حشر می‌گوید که من این موضوع را به‌تفصیل در مفتاح الهدی آورده‌ام، اما در منابعی که به زندگی و آثار عبدالقاهر جرجانی پرداخته‌اند، به نام چنین کتابی بر نمی‌خوریم. البته باید افزود که این کتاب قطعاً همان کتاب المفتاح فی الصرف جرجانی نیست؛ زیرا جرجانی در این کتاب خود از اشتقاق أسماء الله چیزی نگفته است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱/۱۷ و ۱۸).

ممکن است کسی در پاسخ این دلیل روشن بگوید که شاید بخش و یا عباراتی مربوط به موضوع مطرح شده، در کتاب المفتاح فی الصرف جرجانی بوده است و از نسخه‌های آن افتاده است. اما باید گفت که اولاً چنین ادعایی تا زمانی که سند استواری نداشته باشد، سخنی گزاف خواهد بود و به قول عرب‌ها: دون إثباته خرط القتاد! و ثانیاً نام مفتاح الهدی خود گویای آن است که موضوع چنین کتابی هر چه که بوده است، به احتمال نزدیک به یقین، صرفی و نحوی نبوده است.

دلیل پنجم: نویسندگی تفسیر از شیوخ و اساتید خود نامی نبرده است؛ محمد بن الحسن نیز که در سوره‌ی فاتحه به او اشاره کرده است، نمی‌تواند همان ابوالحسین محمد فارسی (د. ۴۲۱ ق)،

خواهرزاده‌ی اَبوعلی فارسی و شیخ و استاد عبدالقاهر جرجانی باشد؛ زیرا نام اَبوالحسین فارسی در بسیاری از منابع، محمد بن الحسین ضبط شده است. ضمن این که جرجانی تنها یک بار از او نام برده است در حالی که به گفته‌ی منابع تاریخی و نیز با تکیه بر آثار موجود عبدالقاهر، او پیوسته از این استادش یاد می‌کرده است و همواره از گفته‌ها و اندیشه‌هایش بهره می‌برده است (جرجانی [مقدمه]، ۲۰۰۹ م، ۱۸/۱).

ج. دلایل نگارنده در ردّ انتساب کتاب به عبدالقاهر جرجانی

چنانکه گذشت نگارنده بر این باور است که تفسیر درج الدرر از آثار عبدالقاهر جرجانی نیست و برای اثبات ادّعی خود جدا از دلایل پیش‌گفته، دلایل دیگری نیز در اختیار دارد که بر پایه‌ی سبک‌شناسی آثار جرجانی استوار است. اعتقاد نویسنده این است که برای سنجش اصالت و یا درستی انتساب یک اثر به صاحبش، گاهی نشانه‌ها و ویژگی‌های سبک آن از اشاره‌های تاریخی و گفته‌های تاریخ‌نگاران و طبقات‌نویسان هم مهم‌تر است؛ زیرا چه‌بسا اثری که در منابع تاریخی به کسی نسبت داده شده است، اما ژرف‌نگری در تحلیل متن آن نشان می‌دهد که با اندیشه‌ها و نیز سبک و سیاق نگارشِ مؤلف ادّعی سازگار نیست و بنا بر این نمی‌تواند از او باشد. چنین تحلیلی هنگامی بایسته‌تر می‌شود که مؤلف، دانشمندی صاحب‌سبک باشد. از این رو تحلیل سبک‌شناختی متن درج الدرر برای بررسی صحّت انتساب آن به عبدالقاهر جرجانی بسیار مهم می‌نماید؛ چه حقیقت آن است که شاید اگر بخواهیم در سلسله‌ی ادب‌شناسان و ادب‌پژوهان عربی یک تن را دارای نظریه و صاحب سبک بدانیم، بی‌تردید آن یک تن، کسی مگر عبدالقاهر جرجانی نخواهد بود.

در اینجا بد نیست که پیش از تحلیل نشانه‌های سبک‌شناختی درج الدرر، نگاهی گذرا به سیر و سبک آثار عبدالقاهر داشته باشیم. آثاری که از جرجانی بر جای مانده است و در منابع معتبر تاریخی به او نسبت داده شده است در مجموع به دو دسته تقسیم می‌شود: آثار دستوری (صرفی و نحوی) و آثار بلاغی. هم‌روزگاران جرجانی بیشتر بر چهره‌ی نحوی او تأکید می‌کردند، اما پسینیان و خصوصاً دانشمندان معاصر، بر جنبه‌ی بلاغی و نقدی شخصیت وی تکیه کرده‌اند و با تکیه بر آرای تازه و بی‌پیشینه‌ی عبدالقاهر در دلایل الإعجاز و أسرار البلاغه، او را بنیانگذار بلاغت اصیل عربی دانسته‌اند (برای نمونه، نک: رازی، ۷۴ و یمینی، ۴/۱). ابودیوب معتقد است که اگر تاریخ نگارش همه‌ی آثار جرجانی روشن بود، نتایج خوبی در باره‌ی سیر تحوّل اندیشه‌ی او به دست

می‌آمد، اما متأسفانه چنین نیست و باید به دانسته‌های موجود بسنده کرد (۱/۱۳۵). اما نگارنده بر این باور است که با توجه به اوج‌گیری جرجانی در دو کتاب بلاغی یادشده، می‌توان چنین گمانه‌زنی کرد که او نگارش‌های علمی خویش را با آفرینش آثار دستوری آغاز کرده است و سپس در اوج پختگی فکری خویش به قلمرو پر رمز و راز بلاغت گام نهاده است. این که او در میان هم‌روزگارانیش بیشتر به‌عنوان دانشمندی نحوی شناخته می‌شده است، مؤید این ادّعاست؛ زیرا آنها زودتر از آثار بلاغی، با آثار دستوری جرجانی آشنا شده بودند. سبک نگارش جرجانی در این دو زمینه نیز متفاوت است. آثار دستوری او اگرچه یکدست نیست، اما در مجموع، گرایش به اختصار در آنها بیشتر به چشم می‌آید. گویا قفطی نیز با تکیه بر همین آثار گفته است که جرجانی مردی کم‌حوصله و بدخلق بود و شاید به همین دلیل، به‌رغم توانایی و چیره‌دستی، سخنش را کامل بیان نمی‌کرد و در نگارش، کوتاهی می‌نمود و پایبند ایجاز بود (۱۳۷۱ ق، ۲/۹۰ - ۱۸۸). اما در آثار بلاغی وی هیچ نشانی از این اجمال‌گرایی و مختصرنویسی دیده نمی‌شود و به‌عکس، میل به اطناب و تفصیل در دلایل الإعجاز و أسرار البلاغه کاملاً آشکار است. هلموت ریتر^۲ با اشاره به این که جرجانی، مطالب را بیش از آن مقدار که ما می‌پسندیم تفصیل می‌دهد، این تفصیل‌گرایی را چنین توجیه می‌کند که آرا و اندیشه‌های مطرح شده از سوی او، برای نخستین بار در جهان عرب بیان می‌شده است (۱۹۵۴ م، ۲۴). این سخن بدان معناست که جرجانی چونان یک نظریه‌پرداز ناگزیر بوده است که با تکرار اندیشه‌های خویش، آنها را برای مخاطبان روشن کند و طرح نو و ناآشنای خود را برای ایشان جا بیندازد. عبدالقاهر در متن همین آثار با پردازش نظریه‌ی نظم، به اوج اندیشه‌ی ادبی و زبانی خود رسید. نظریه‌ی نظم از مهم‌ترین نظریه‌های پرداخته شده در اثبات اعجاز قرآن است که گستره‌ی آن اندک‌اندک از قلمرو قرآن فراتر رفته است و چونان نظریه‌ای ادبی مطرح شده است. البتّه پیش از جرجانی، بزرگانی مانند جاحظ (د. ۲۵۵ ق)، رمانی (د. ۳۸۴ ق)، خطابی (د. ۳۸۸ ق)، باقلانی (د. ۴۰۳ ق)، شریف رضی (د. ۴۰۶ ق) و سپس قاضی عبدالجبار معتزلی (د. ۴۱۵ ق) با بررسی رمز و راز بلاغی ترکیب آیات و چگونگی تألیف کلمات، پایه‌های نظریه‌ی نظم را استوار نمودند (زرکشی، ۲/۹۰؛ بنت‌شاطی، ۱۰۷ - ۸۹؛ ضیف، ۱۶۱ و شیخون، ۲۵ - ۴۲)، اما نظم در سخنان هر یک از ایشان معنایی متفاوت داشت (أبوموسی، ۱۸۷) و این نظریه با کوشش‌های فکری عبدالقاهر جرجانی بارور گردید و مفهومی روشن یافت. با

ژرف‌اندیشی در کتاب دلائل الإعجاز و تا حدودی در أسرار البلاغه روشن می‌شود که نظم از نگاه جرجانی، درک رمز و راز ترکیب‌های گوناگون و فهم پیوند جملات و اجزای آنها با یکدیگر و ارتباطشان با حالات روانی و ذهنی گوینده و شنونده بوده است.

پرسش مهمی که در اینجا رخ می‌نماید آن است که آیا جرجانی ناگاه به این نظریه دست یافته است یا این که بارقه‌های آن پیوسته و پیش از نگارش دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه در ذهن او می‌جهیده است و نشانه‌های این درخشش در آثارش نمایان می‌شده است؟ تردیدی نیست که حالت دوم منطقی‌تر است و چنین می‌نماید که نگارش‌های دستوری او نیز با همین نظریه پیوند داشته است. کیس و رستیخ^۳ در تحلیل آثار دستوری عبدالقاهر به این نکته‌ی مهم توجه می‌دهد که رویکرد نحوی جرجانی با عموم نحویان پیشین تفاوت دارد؛ زیرا معیارهای سیویه (د. ۱۸۰ ق) در شرح ساختار زبان عربی که تا سده‌ی پنجم بر مباحث و آثار نحوی سایه افکن بود، در مجموع به شکل و صورت تکیه داشت، اما از این سده، تحوّل مهمی روی داد که بر اساس آن نقش معنا در تحلیل زبان بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت و عبدالقاهر پیش‌تاز این جریان نو بود (۱۹۹۸ م، ۱۱۷). این رویکرد نحوی جرجانی نشان می‌دهد که وی پیوسته در چارچوب نظریه‌ی نظم‌مندی‌اندیشیده است و به همین سبب برای طرح مباحث دستوری نیز سبک و شیوه‌ی خاصی داشته است. به گفته‌ی ابودیّب، با نگاهی اجمالی به دو اثر نحوی عبدالقاهر، الجمل و العوامل الماء، می‌فهمیم که او مباحث نحوی را بر اساس اصل کارکرد کلمات و تأثیرشان در تغییرات ظاهری گفتار [اعراب] که بیانگر تغییرهای معنایی است، تقسیم‌بندی نموده است (۱۹۸۵ م، ۱/۱۳۵). بنا بر این او پیوند و اتحاد آشکاری میان لفظ و معنا می‌دیده است و همین سبب شده است که دانش نحو را با دانش بلاغت بیامیزد (مندور، ۱۸۹) و نگرش جدید نحوی‌اش را با طرح موضوع "معنایی نحوی" در کتاب دلائل الإعجاز بیان کند (برای نمونه، نک: جرجانی، ۲۰۰۴ م، ۴، ۸۲، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۳ و ۳۰ - ۳۲۹). او در این کتاب از آن دسته از زیبایی‌های معنا که متأثر از دگرگونی‌های لفظی است بحث می‌کند و با تکیه بر تحلیل‌های ساختاری، کشف اموری چون الگوهای معنا، مفهوم، ترکیب نحوی و نیز تأثیر متقابل و پیوند تکاملی ساختارهای ذهنی و ساختارهای زبانی برای او ممکن می‌گردد. نحوی که عبدالقاهر از آن بحث می‌کند، بررسی مبانی و اصولی نیست که

درستی یا نادرستی سخن را تعیین کند، بلکه مجموعه‌ای از نقش‌هاست که با روابط موجود میان معنایی سامان می‌یابد (ابودیّب، ۱/۱۳۵ و ریتز، ۶).

از بحث بالا چند نتیجه در مورد آثار جرجانی به دست می‌آید:

۱. نگارش آثار دستوری عبدالقاهر به احتمال نزدیک به یقین، پیش از نگارش آثار بلاغی‌اش صورت پذیرفته است و او در بخش پایانی عمر علمی خویش از مباحث خشک دستوری فاصله گرفته است.

۲. اختصارگرایی بر بعضی از آثار دستوری جرجانی سایه افکن است، اما در آثار بلاغی که آثار نهایی اوست، گرایش به پرگویی و اطناب، آشکارا دیده می‌شود.

۳. به‌رغم آن که جرجانی در کتاب دلائل الإعجاز خود به نظریه‌ی نظم پرداخته است، اما پرتوهایی از این نظریه در سبک نگارش کتاب‌های دستوری وی نیز اثر گذاشته است.

۴. وجود نوعی پیوستگی ذهنی در آثار گوناگون عبدالقاهر نشان می‌دهد که وی از اندک اندیشمندانی بوده است که برای نگارش‌های علمی خویش برنامه و هدفی روشن و معین داشته‌اند و تنها در پی گردآوری مطالب و پدید آوردن یک مجموعه، آن هم به هر شکل و ترتیبی نبوده‌اند.

اکنون می‌گوییم که درج الدرر با تکیه بر این نتایج و به دلایل زیر نوشته‌ی عبدالقاهر جرجانی نیست:

دلیل نخست: سبک درج الدرر در طرح مباحث صرفی و نحوی با آثار دستوری جرجانی سازگار نیست؛ زیرا همان‌گونه که پیش از این گذشت، وی در آثار دستوری خود آشکارا بصری بوده است، اما از مجموع این تفسیر چنین فهمیده می‌شود که نویسنده‌اش گرایش کوفی دارد. از این گذشته، سبک مؤلف تفسیر در بیان آرای بصری و کوفی هم با سبک جرجانی در آثار دستوری‌اش کاملاً متفاوت است؛ چرا که عبدالقاهر در این آثار همواره خود را از بصریان می‌داند، اما در هنگام بیان رأی ایشان از عباراتی چونان "مذهب صاحب‌الکتاب" (جرجانی، ۱۹۸۲ م، ۱/۱۸۸، ۲۵۶، ۵۹۳ و ۷۶۰/۲ و هم‌او، ۲۰۰۷ م، ۲/۱۳۱۲ و ۱۴۸۲) و یا "أصحابنا" (جرجانی، ۱۹۸۲ م، ۱/۲۵۶، ۳۰۵، ۴۷۸، ۴۹۱، ۴۹۴ و ۷۶۰/۲، ۷۷۸، ۷۹۱، ۱۰۵۰، ۱۰۷۵ و هم‌او، ۲۰۰۷ م، ۱/۲۳۲، ۶۲۶ و ۱۲۱۰/۲، ۱۳۱۲، ۱۳۴۵) بهره می‌گیرد. او در کتاب المفتاح فی الصرف از اصطلاح "بصریان" و "کوفیان" هرگز استفاده نکرده است، در کتاب المقتصد فی شرح الإیضاح تنها یک بار از اصطلاح "کوفیان" بهره گرفته است و در المقتصد فی شرح التکمله یک بار اصطلاح "بصریان" و دو بار اصطلاح "کوفیان" را به‌کار برده است. این در حالی است که اصطلاح "بصریان" و "کوفیان" بارها

³- Kees Versteegh

در درج الدرر به کار رفته است و مؤلف این کتاب نه تنها خود را از بصریان ندانسته است، بلکه در مواردی نظر کوفیان را مقدم داشته است (برای نمونه، نک: ۲۰۰۸ م، ۱/۱۴۱، ۱۴۶، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۳۵۴ و ۲/۴۵۹، ۴۶۹، ۴۷۵، ۵۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶ و ۴/۱۷۱۵). این تفاوت نظر و اختلاف سبک در کاربرد اصطلاحات، گویای آن است که درج الدرر نمی‌تواند از آثار جرجانی در دوره نخست نگارشی اش باشد.

دلیل دوم: پیش از این گذشت که جرجانی پایه‌گذار و یا دست‌کم سامان‌دهنده‌ی نظریه‌ی نظم بوده است و اگرچه این نظریه را در آثار بلاغی اش پرورانده است، اما آثار دستوری وی نیز از پایبندی نویسنده اش به نظریه‌ی نظم بی‌بهره نبوده است. اکنون این مایه‌ی شگفتی است که نه تنها هیچ نشانی از این نظریه در درج الدرر دیده نمی‌شود بلکه عباراتی در آن وجود دارد که کمترین سنخیتی با برداشت عبدالقاهر از نظم ندارد. مؤلف درج الدرر در تفسیر آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی طه می‌گوید: "و نظم آیات بر شیوه‌ی نکو، غایت بلاغت و آیت فصاحت است و آن، بازگرداندن پایان سخن به آغاز آن است" (۲۰۰۸ م، ۳/۱۱۹۸). چنین سخنی در باره‌ی نظم آیات، اگرچه ممکن است در جای خود خوب و درست باشد، اما نشان می‌دهد که ذهن گوینده‌ی آن با ذهن عبدالقاهر که در دو کتاب بلاغی اش با تکیه بر نظریه‌ی نظم، تفاسیری دل‌انگیز از بعضی از آیات قرآن ارایه کرده است، بسیار فاصله دارد.

جالب این که جار الله زمخشری (د. ۵۳۸ ق)، بزرگ‌ترین میراث‌دار اندیشه‌های بلاغی عبدالقاهر، تفسیر گران‌سنگ خود را بر پایه‌ی همین نظریه استوار نموده است و بر این باور است که نظم، اصل اعجاز قرآن است و اگر خداوند به قرآن تحدی کرده است و همه‌ی ناباوران را برای تألیف سوره یا آیه‌ای مانند آن به رقابت فراخوانده است، مقصودی جز این نداشته است که نظمی همچون نظم و اسلوب قرآن بیاورند (همو، ۲/۵۳۶). بنا بر این، شکوفه‌ی معانی قرآن جز با نوازش دست اعجاز‌نشان دانش نظم، از گریبان غنچه سر بر نمی‌آورد (همان، ۳/۴۰۲) و از این روی مهم‌ترین چیزی که نباید از نگاه مفسر دور بماند، درک و حفظ نظم و بلاغت آیات قرآن است (همانجا، ۱/۱۸۹).

با این وصف چگونه می‌توان باور کرد که خود جرجانی تفسیری بنویسد که هیچ پیوندی با موضوع نظم نداشته باشد و حتی گوشه‌ای از تحلیل‌های نظم‌محوری را که در دو کتاب بلاغی اش آورده است، در تفسیر خویش نمایان نکرده باشد؟! از این روی می‌توان گفت که چنین تفسیری محصول دوره‌ی دوم نگارشی عبدالقاهر هم نیست.

دلیل سوم: از موضوع نظم که بگذریم، عبدالقاهر امام بلاغت و پیشوای نقد و معنائشناسی است. او در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه خود با ژرف‌نگری به مباحث علم معانی، بیان و تا حدودی بدیع پرداخته است و تحلیل‌هایی شیوا و نو در این زمینه‌ها به دست داده است. جرجانی برتری زبان وحی و اعجاز قرآن را آشکارا در ویژگی‌های بلاغی آن می‌داند و می‌گوید: "کاش می‌دانستم که چگونه می‌توان امور مربوط به بلاغت را چنین پیش‌پا افتاده و بی‌اهمیت انگاشت؟! آیا اگر بلاغت نبود، سخنی بر سخن دیگر شرافت و رجحان می‌یافت و از آن متمایز می‌شد؟! و آیا هیچ سخنی بدون آن می‌توانست به مرز اعجاز برسد و سرکشان و ناباوران را سرفراکنده سازد؟! آیا این بی‌اعتنایی به بلاغت، خیانت به عقل و دین نیست و سبب خواری ارجمندان و والایان نمی‌شود؟! آیا نظری از این سست‌تر و بی‌پایه‌تر وجود دارد که دانستن موضوعاتی لفظی و آوایی چونان "وجه" "الأنذرتهم"، "امالهی" "رأی القمر" و تفاوت "صراط" و "زراط" را بسیار مهم بدانی و به بلاغت وقعی نهدی ... و بیشتر مباحث تفسیری‌ات فرورفتن در سخن کسانی باشد که آرای ایشان بر هیچ اصلی استوار نیست و از جای درست گرفته نشده است و چه بسا چنان گرفتار خطا و لغزشت سازد که طوق ننگ آن همواره بر گردنت بماند؟! از خدا می‌خواهیم که ما را از لغزش در امان بدارد و توفیقمان دهد که به گفتار و رفتاری که به خشنودی او نزدیک‌تر است روی آوریم!" (۲۰۰۴ م، ۱۱۰ - ۱۰۹).

حال چگونه می‌توان باور کرد که او در تفسیر خود به مباحث ژرف و زیبایی بلاغی نپرداخته باشد؟! او که بی‌توجهی به بلاغت را خیانت می‌داند، چرا خود در تفسیرش به این مقوله چنین بی‌توجه است؟! برای نمونه، تعریفی که در درج الدرر برای حقیقت و مجاز آمده است (۲۰۰۸ م، ۱/۱۶۱)، چنان ابتدایی و تهی از زیبایی‌های بلاغی است که طرح آن از سوی کسی مانند جرجانی محال می‌نماید. بیگانگی این تفسیر با اندیشه‌های عبدالقاهر به اندازه‌ای است که مؤلف آن در مواردی کوشیده است تا چونان دانشمندانی که در سده‌های نخست، وجود مجاز را در قرآن، ناممکن و نادرست می‌دانستند، تعابیر مجازی آیات را به گونه‌ای توجیه کند که از بند مجاز رهایی یابد و به قلمرو حقیقت در آید (برای نمونه، نک: همان، ۱/۲۲۳ و ۲۳۳). شگفتا که ولید الحسین و ایاد القیسی در آغاز مقدمه‌ی خود آورده‌اند که در این تفسیر به موضوعات بیانی و بلاغی بسیاری اشاره شده است و همین، جایگاه آن را در بلاغت ممتاز می‌کند (همان [مقدمه]، ۷/۱)، اما پس از چندی گویا این سخن خود را فراموش نموده، آشکارا گفته‌اند که هر کس با آثار جرجانی آشنا باشد

یقین می‌کند که باید در تفسیر خود به شکلی گسترده به موضوعات بلاغی پردازد، اما وی جز در چند مورد نادر، وارد بحث‌های بلاغی نشده است (همان، ۵۷)!

دلیل چهارم: جرجانی در آثار دستوری خویش به ده‌ها آیه قرآن استشهاد کرده است، اما توضیحات دستوری او در این آثار تنها در چند مورد با توضیحات مؤلف درج الدرر یکسان است (مانند: ۱۹۸۲ م، ۱۹۹/۱ با ۲۰۰۸ م، ۳/۱۲۹۲؛ ۱۹۸۲ م، ۱/۳۶۹ با ۲۰۰۸ م، ۲/۸۱۶؛ ۱۹۸۲ م، ۱/۳۹۹ با ۲۰۰۸ م، ۴/۱۶۵۶ و ۱۹۸۲ م، ۲/۹۳۸ با ۲۰۰۸ م، ۲/۴۸۵) که البته در این موارد نیز، موضوع مورد بحث چنان کلی است که نمی‌تواند گویای چیزی باشد و یکی بودن مؤلف درج الدرر و آن آثار را ثابت کند.

این اشکال و ناهمگونی سبکی در شواهد بلاغی، بیشتر به چشم می‌آید؛ زیرا توضیحات بلاغی جرجانی در باره آیاتی که در دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه به آنها استشهاد کرده است، کوچک‌ترین بازتابی در تفسیر درج الدرر نداشته است.

دلیل پنجم: در لابه‌لای متن درج الدرر که تفسیری مبتنی بر مباحث و توضیحات لفظی است، گه‌گاه به اشاره‌هایی فلسفی بر می‌خوریم (برای نمونه، نک: ۲۰۰۸ م، ۱/۱۴۱، ۲۰۱، ۲۰۲) که نه با آثار عبدالقاهر سازگار است و نه با سیر علمی او؛ زیرا جرجانی به گواهی همه‌ی منابع و با تکیه بر آثارش هرگز در پی فلسفه نبوده است و در این قلمرو قلم نزنده است. وانگهی این اشارات گذرا با سبک کلی درج الدرر نیز همخوانی ندارد و چونان وصله‌ای ناهماهنگ می‌نماید که آن را از یکنواختی خارج کرده است.

دلیل ششم: چنین وضعیتی در مورد مباحث عرفانی هم دیده می‌شود و در حالی که در منابع معتبر و آثار عبدالقاهر هیچ نشانی از گرایش او به عرفان و تصوّف دیده نمی‌شود، تفسیر درج الدرر در چند مورد حاوی اشاراتی عمیقاً عرفانی است (برای نمونه، نک: همان، ۲/۸۱۱ و ۳/۱۰۱۶، ۱۰۲۷ و ۱۱۵۸).

دلیل هفتم: از دو مورد پیشین که بگذریم، ناهماهنگی‌های گوناگون دیگری نیز در درج الدرر دیده می‌شود که هرگز با ذهن منسجم و هدفمند جرجانی سازگاری ندارد و تقریباً ما را مطمئن می‌سازد که چنین تفسیری نوشته‌ی او نیست. در اینجا برای روشن شدن موضوع تنها به بخشی از این ناهماهنگی‌ها می‌پردازم:

أ. می‌توان گفت که مؤلف درج الدرر بیشترین همّت خود را صرف توضیحات لغوی و مباحث صرفی و نحوی آیات کرده است، اما چیزی که شگفتی‌آور می‌نماید این است که گاهی یک

آیه را در چند صفحه شرح می‌دهد (برای نمونه، نک: همان، ۱/۱۲۹، ۱۳۷، ۱۶۲، ۲۱۷، ۲۴۳ و ۳۸۲ و ۴۶۲/۲) و گاهی بی‌هیچ توضیح و یا با کمترین توضیح از چندین آیه می‌گذرد (برای نمونه، نک: همان، ۲/۶۴۰، ۷۰۸، ۷۷۶، ۷۹۲ و ۸۳۷ و ۳/۹۴۷) و این اشکال را پدید می‌آورد که آیا می‌توان پذیرفت که آیات و عبارات رها شده، حتی به یک توضیح لغوی و نحوی نیز نیازی نداشته است؟!

ب. مؤلف در حالی که عموماً به توضیح شأن نزول آیات و رویدادهای تاریخی چندان توجهی نشان نداده است، هنگامی که به داستان شماری از پیامبران رسیده است (برای نمونه، نک: همان، ۲/۷۶۳ و ۷۷۱ و ۳/۹۵۵)، سبک اختصارگرای خود را کاملاً به فراموشی سپرده، قلم‌فرسایی و قصه‌پردازی را به اوج می‌رساند!

ج. نوع روایات و راویانی که مؤلف به آنها استناد می‌کند نیز در کل تفسیر یکسان نیست و نوسان عجیبی در آن دیده می‌شود؛ برای نمونه، در حالی که وی در ۳۰۰ صفحه‌ی نخست تفسیر، کمتر از پنج روایت از علی ع و یاران نزدیک ایشان نقل می‌کند، در ۳۰۰ صفحه‌ی پایانی آن، حدود چهل روایت از این بزرگواران می‌آورد که بخش عمده‌ای از آنها در بیان شأن والای امیرالمؤمنین علی ع است.

نتایج مقاله

از دلایلی که گذشت، به‌ویژه ناسازگاری سبک نگارشی درج الدرر با سبک عبدالقاهر جرجانی، این نتیجه به دست می‌آید که چنین تفسیری نمی‌تواند از آثار او باشد و از این بالاتر، نگارنده بر این باور است که این اثر به احتمال قوی، گردآوری ناشیانه‌ای از منابع گوناگون تفسیری بوده است و چه‌بسا کم‌مایگی گردآورنده، سبب شده است که ناهماهنگی‌ها و حتی تناقض‌های موجود در متن نهایی خود را نبیند! البته اثبات علمی چنین ادعایی نیازمند مجال و پژوهشی دیگر است.

کتابشناسی

- ۲۹- مندور، محمد، فی المیزان الجدید، دار نهضة، قاهره، بی تا.
 ۳۰- یمنی، یحیی، الطراز، قاهره، ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م.
 31- Abu deeb, kamal, Encyclopediā Iranica, Bibliotheca Persica Press, USA, 1985.
 32- Ritter, Helmuth, introd. Asrār al-Balāgha, by Jurjānī, Istanbul, 1954.
 33-Versteegh, Kees, Landmarks in Linguistic Thought III, The Arabic Linguistic Tradition, London/New York, 1998.

- ۱- ابن انباری، عبدالرحمان، نزهة الألباء، به کوشش ابراهیم سامرائی، بغداد، ۱۹۵۹ م.
 ۲- ابن فضل الله عمری، احمد، مسالك الألباء، به کوشش عبد العباس عبد الجاسم احمد، ابوظبی، ۱۴۲۴ ق/ ۲۰۰۳ م.
 ۳- ابن میزّد حنبلی، یوسف بن حسن، معجم الکتب، تحقیق یسری عبدالغنی، مکتبه ابن سینا، مصر، بی تا.
 ۴- أبو موسی، محمّد حسنین، البلاغه القرآنیّه فی تفسیر الزمخشری وأثرها فی الدراسات البلاغیّه، دار الفكر العربی، قاهره، بی تا.
 ۵- اسنوی، عبد الرحیم، طبقات الشافعیه، به کوشش عبد الله جیوری، بغداد، ۱۳۹۱ ق/ ۱۹۷۱ م.
 ۶- باقر، علیرضا، مدخل "جرجانی"، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
 ۷- بغدادی، اسماعیل بن محمّد، ایضاح المکتون، تحقیق محمّد شرف‌الدین بالتقایا، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
 ۸- همو، هدیة العارفین، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
 ۹- بنت شاطی، عائشه عبدالرحمن، الإعجاز الیبائی للقرآن ومسائل ابن الأزرق، دار المعارف، قاهره، ۱۳۹۱ ق/ ۱۹۷۱ م.
 ۱۰- جرجانی، عبدالقاهر، المفتاح فی الصرف، تحقیق علی الحّمّد، مؤسسه الرساله، ط ۱، بیروت، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۸۷ م.
 ۱۱- همو، المقتصد فی شرح الإیضاح، تحقیق کاظم بحر المرجان، دار الرشید للنشر، عراق، ۱۹۸۲ م.
 ۱۲- همو، المقتصد فی شرح التکمله، تحقیق أحمد الدرویش، جامعه الإمام محمّد بن سعود، ط ۱، المملکه العربیّه السعودیّه، ۱۴۲۸ ق/ ۲۰۰۷ م.
 ۱۳- همو، درج الدرر فی تفسیر الآی والسور، تحقیق ولید الحسین و ایاد القیسی، مجلّه الحکمه، ط ۱، بریتانیا، ۲۰۰۸ م / ۱۴۲۹ ق.
 ۱۴- همو، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم المنسوب إلى عبدالقاهر الجرجانی، تحقیق طلعت فرحان و محمّد شکور، دار الفكر ناشرون وموڑعون، ط ۱، عمان، ۲۰۰۹ م/ ۱۴۳۰ ق.
 ۱۵- همو، دلایل الإعجاز، تحقیق محمّد محمود شاکر، مکتبه الخانجی، قاهره، ۲۰۰۴ م.
 ۱۶- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون، مکتبه المثنی، بغداد، ۱۹۴۱ م.
 ۱۷- خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، بیروت، ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م.
 ۱۸- رازی، فخرالدین، نهایة الایجاز فی درایة الإعجاز، به کوشش بکری شیخ امین، بیروت، ۱۹۸۵ م.
 ۱۹- ریاض‌زاده، عبداللطیف بن محمّد، أسماء الکتب، تحقیق محمّد تونجی، دار الفكر، ط ۳، دمشق، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.
 ۲۰- زرکشی، بدر الدین محمّد، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
 ۲۱- زمخشری، جار الله، الکشف عن حقائق غوامض التنزیل و...، دار الکتب العربی، بیروت، بی تا.
 ۲۲- سرکیس، إلیان، معجم المطبوعات العربیّه، مطبعه سرکیس، مصر، ۱۳۴۶ ق/ ۱۹۲۸ م.
 ۲۳- شیخون، محمود السیّد، الإعجاز فی نظم القرآن، مکتبه الکلیات الأزهریّه، ط ۱، قاهره، ۱۳۹۸ ق/ ۱۹۷۸ م.
 ۲۴- صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، به کوشش رضوان سید، بیروت، ۱۴۱۳ ق/ ۱۹۹۳ م.
 ۲۵- ضیف، شوقی، البلاغه تطوّر وتاریخ، دار المعارف، قاهره، ۱۴۰۶ ق.
 ۲۶- طبانه، بدوی، بیان العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م.
 ۲۷- ققطی، جمال الدین علی، إنباء الرواه علی إنباء النحاء، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۱ ق/ ۱۹۵۲ م.
 ۲۸- کرد علی، محمد، کنوز الاجداد، دمشق، ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۰ م.